



بازمان کودکان بازی نکنیم

روانشناسان توصیه می کنند پدر و مادر برای حل مشکلات زناشویی خود از فرزندان استفاده نکنند؛ چون کودکان بخصوص کودکان زیر ۱۲ سال در موقعیتی نیستند که بتوانند به حل مشکلات آنها کمک کنند. آنها فقط در این میان آسیب می بینند و فشار زیادی تحمل می کنند. استفاده از کودکان به عنوان جاسوس پدر یا مادر و یا به قول روانشناسان، مثلث سازی در خانواده، ذهن فرزندان را نسبت به پدر یا مادر خراب می کند و این جبهه گرفتن علیه یکی از والدین و متحد شدن با دیگری به خودی خود آسیب زاست. در این میان، کودکان از فشار جاسوسی یا میانجیگری و یا حتی خبر چینی غمگین و مضطرب می شوند و نمی دانند در موقعیت های پراسترس چگونه عمل کنند و یا تصمیم بگیرند. در این شرایط، آنها مدام دچار دلشوره و اضطراب هستند.

بی اعتباری و بی ارزش شدن جایگاه پدر و مادر

وقتی کودک ناخواسته وارد یک مثلث خانوادگی می شود و در یک یار کشی به سمت یکی از والدین می رود، کم کم پدر و یا مادر ارزش و اعتبارشان را نزد او از دست می دهند. اعمال قدرت و نادیده گرفتن یکی از والدین، بزرگترین آسیب را بیش از همه به کودکی می زند که این وسط مجبور است نقش جاسوس و یا خبرچین را بازی کند. کاهش قدرت و اعتبار هر دو والد از دیگر آسیب های این اتلاف است. پژوهش ها نشان می دهد، اتلاف در خانواده و یار کشی که توسط مادر یا پدر و برای حفظ منافع شخصی انجام می شود، از یک طرف پیوندهای عاطفی و روانی اعضای خانواده را سست می کند و از طرف دیگر، فرمانبرداری کودک از والدینش را تحت تأثیر قرار می دهد.

بدگویی و تفرقه افکنی

وقتی پدر و مادر خیلی راحت و در حضور فرزندان خود درباره یکدیگر بدگویی می کنند، هم یار کشی در بافت خانواده شکل می گیرد، هم فرزندان می آموزند که با بدگویی و تفرقه می توانند به نوعی قدرت نمایی کنند و به اصطلاح کارشان را راه بیندازند. این موضوع باعث شکل گیری رفتار پر خاشگرانه در کودک نیز می شود، الگوی اخلاقی خانواده زیر پا رفته و برای کودک این مجوز صادر می شود که در این مجوز صادر می شود که در موقعیت های مشابه نیز می تواند از همین روش استفاده کند. وقتی این مجوز صادر می شود، کودک در مدرسه و در رابطه با دوستانش نیز همین رفتار را انجام می دهد و با این ویژگی اخلاقی وارد جامعه می شود. کارشناسان معتقدند اگر رفتارهای ناپهنجار و ضداصول اخلاقی از کودکی در فرد شکل گیرد، او این الگوی ناقص رفتاری را به عنوان رفتاری درست و قابل قبول می پذیرد و بسیار راحت هر کار ناشایستی را انجام می دهد.



فرزندانی که قربانی یار کشی والدین می شوند

بچه های جاسوس

گزارش

تحقیقات نشان می دهد کودکانی که در معرض منازعات مداوم، طولانی مدت و شدید والدین خود قرار می گیرند مجبور می شوند به نوعی در این میان نقش میانجی و یا حتی جاسوس و خبرچین را بازی کنند و ممکن است در آینده به افرادی خشن، تهاجمی و متخاصم در جامعه تبدیل شوند. البته دعوا و مشاجره پدر و مادر باعث کاهش اعتماد به نفس، اضطراب و افسردگی فرزندان نیز می شود. همچنین در پرورش مهارت های عاطفی و اجتماعی آنان نیز تأثیر بسیار زیادی دارد. «کسری» نوجوان ۱۲ ساله ای است که بعد از تجربه این موقعیت که مجبور بود از پدر و خانواده پدری اش برای مادرش جاسوسی کند، دچار خشم و اضطراب زیادی شد و حالا باید روبه روی مشاور بنشیند و از مشکلاتش بگوید. «نریمان» نیز همین خشم و پر خاشگری را تجربه کرد؛ با این تفاوت که او حالا یک جوان ۳۲ ساله است. این در حالی است که او نیز در زندگی شخصی اش با مشکلات زیادی روبه روست؛ مشکلاتی که به گفته مشاور، ریشه در دوران کودکی او دارد. یعنی زمانی که او مجبور بود نقش میانجی بین پدر و مادر را ایفا و هر چند وقت یک بار برای یکی از آنها جاسوسی کند. البته نریمان به غیر از استرس، اضطراب و پر خاشگری دچار یک عذاب وجدان همیشگی نیز هست. حالا نریمان خودش پدری است که از یار کشی در خانواده هراس دارد و دلش نمی خواهد فرزندش نیز مانند او شرایط پراسترس و اضطراب را تجربه کند.

نمی فهمیدم کارم اشتباه است؛ چون جایزه و پول هایی که از پدرم می گرفتم برای یک بچه در آن سن و سال بسیار شیرین بود. سرم گرم شیرینی جایزه و پول بودم و تلخی نگاه مادر و اشک های خواهرم در من کار ساز نبود. اما روانشناسم می گوید پر خاشگری و استرسی که اکنون دارم، از همان روزهای می آید. با اینکه خودم از آن وضعیت راضی بودم اما انگار یک جای کار می لنگید. همیشه چشم هایم را از چشم های مادر و خواهرم می دزدیدم. متوجه بودم که دل شان با من صاف نیست اما این موضوع را درک نمی کردم که باید کاری کنم یا اینکه آن رفتار را کنار بگذارم. من هفت یا هشت سال بیشتر نداشتم که درگیر این مسائل شدم. مگر یک بچه هفت ساله چقدر قدرت درک اشتباه را دارد؟ پدرم با این کارها مهر و محبتی را که من باید در کودکی از مادرم می گرفتم، خراب کرد. دوران کودکی من می توانست با شادی و عشق به خانواده بگذرد، اما دوران پراسترسی شد که تا امروز هم همراه من است. مشاورم می گوید باید اول خودت را ببخشی و بعد از این درد و غم رها شوی. «نریمان اولین گام برای بخشیدن خود را با حلالیت گرفتن از مادر و خواهرش برداشته: «از مادرم خواستم من را ببخشد. مادر است دیگر... مگر می تواند حرف بدی به فرزندش بزند. مادرم به من گفت من همان روزها تو را بخشیدم. تو بچه بودی و متوجه کارهایت نبودی. دوست داشتم با هم رفیق باشیم، نه اینکه تو مدام دنبال خبر یا حرفی از من باشی که به پدرت خبر دهی. مادرم می گفت بین مادر و فرزند نباید هیچ حرف و حدیث و ناراحتی و فاصله ای باشد، اما بین ما یک دنیا فاصله بود که او را غمگین می کرد. به او گفتم که اکنون چقدر عذاب وجدان دارم و چقدر یاد چشم های گریانم می افتم و چقدر از کارهای آن زمان پشیمانم. هر چند مادرم من را بخشیده است، اما باید من هم خودم را ببخشم تا شاید از این عذاب وجدان برای همیشه خلاص شوم.»

هم جدا شدند. حضانت من و خواهرم را هم به پدرم دادند. هیچ وقت گریه های مادرم را فراموش نمی کنم. آن گریه ها من را نابود کرد. چشم های گریان مادرم که در خاطرم می آید به خودم می گویم اگر خبر چینی نمی کردم و در یار کشی خانواده طرف یار قدر تمند خانه با آن جایزه های رنگارنگ رانمی گرفتم شاید وضعیت حالا این شکلی نبود و همه در یک خانه زندگی می کردیم. باید یک بار برای همیشه به پدرم می گفتم که من جاسوس نیستم و پای خودم را از آن بازی بیرون می کشیدم. پدرم من خیلی شکاک و سختگیر بود. همیشه به من می سپرد که حواسم به مادر و خواهرم باشد. اگر بدون اجازه از خانه بیرون رفتند به او خبر دهم. مثلا مادرم حق نداشتم تا خانه پدرش بروم. تا مادرم پایش را از خانه بیرون می گذاشت به پدرم زنگ می زدم و خبر می دادم، شب در خانه ماجنگ و دعوا بود و پدرم، مادرم را تنک می زد. من آن زمان اصلا حس نمی کردم کار اشتباهی انجام می دهم، اما حالا بار آن کارهای اشتباه کودکی روی دوش من است و باید یک کاری برای رهایی از آن انجام دهم، چون واقعا دیگر نمی توانم تحمل کنم و باید این بار را زمین بگذارم. «البته نریمان به غیر از این باری که به دوش می کشد، خشم و پر خاشگری نیز دارد که به گفته روانشناس معالج او، ریشه در دوران کودکی او دارد که پشت سر گذاشته: «کودکی من در خانه ای گذشت که مدام در آن جنگ و دعوا بود. من هم پای ثابت این درگیری ها بودم. اگر من چغلی نمی کردم و حرف ها و کارهای مادر و خواهرم را که البته کاری هم نمی کردند، به گوش پدرم نمی رساندم فضای خانه آنقدر متشنج و پر سروصدا نمی شد. اما من از عواقب کارهایم خبر نداشتم و در این فضای پراسترس بزرگ شدم. مادرم می دانست که جاسوس خانه من هستم. همیشه وقتی پدرم با مادرم دعوا می کرد، مادرم فقط به من نگاه می کرد. آن نگاه و آن ناراحتی ها و گاهی هم بی محلی های مادر و خواهرم، من را ناراحت می کرد اما

نمی دهد. فقط دوست دارد در اتاقش بازی کند و همان غذا بخورد و یا بخوابد. نه دوستی دارد و نه دلش می خواهد در جامعه باشد. البته مشاور می گوید همه این رفتارها طبیعی است و کم کم حال او بهتر می شود. من هم امیدوارم پسرم مانند بقیه هم سن و سالانش رفتار کند. من باعث شدم پسرم این روزها را تجربه کند و حاضرم برای نجاتش از این وضعیت همه تلاشم را انجام دهم.»

عذاب وجدانی که همیشه هست

نریمان کودک جاسوس و خبرچین خانواده است که حالا بزرگ شده و با یک عذاب وجدان همیشگی زندگی می کند؛ عذایی که همیشه هست و هیچ وقت هم نمی رود: «مثل یک باری می ماند که روی کول من انداخته اند و قرار هم نیست این بار را پایین بگذارم. انگار باید تا آخر عمرم این بار را به دوش بکشم.» نریمان ۳۲ ساله است. پدر و مادرش حدود ۲۰ سال است که از هم جدا شده اند. حالا نریمان مرد خانواده است و به زودی پدر می شود. دوران شیرینی است، اما او می گوید: «... حال من اصلا خوب نیست. می ترسم زندگی ام خراب شود. همیشه فکر می کنم من زندگی پدر و مادرم را خراب کرده ام. مدام به خودم می گویم اگر مثلا آن روز نمی گفتم مادرم به خانه پدرش رفته یا نمی گفتم مادرم به پدرم توهین کرده یا برای پدرم جاسوسی نمی کردم شاید زندگی مادر و پدرم به جدایی نمی انجامید، اما من خیلی کم سن و سال بودم و اصلا خوب و بد را تشخیص نمی دادم. فکر می کردم همه اینها یک بازی است؛ یک بازی جالب که من نقش جاسوس را در آن بازی می کنم و آخر بازی هم من برنده می شوم و کلی جایزه می گیرم. از تنگ ترقه ای تا بازی های کامپیوتری و کش ورزشی و...» اما این بازی زندگی پدر و مادر نریمان را به خط آخر رساند و حالا ترسی که از آینده دارد: «به خودم که آدم دیدم مادر و پدرم طلاق گرفتند و از

هم بغلش می کردم و می بوسیدمش. فکر می کرد این بدگویی ها خوب است و من را راضی می کند. به همین دلیل کم کم یاد گرفت از پدرش بدگویی کند. حتی گاهی برای اینکه جایزه بگیرد، دروغ هم می گفت و ماجراهایی از خودش تعریف می کرد که اصلا واقعیت نداشت.» البته این رفتار کسری فقط مخصوص خانه و رابطه با پدر و مادر نبود. او وقتی به سن مدرسه رسید در کلاس درس هم دانش آموزی ناسازگار و خبرچینی بود و به گفته بچه های دیگر مدام چغلی می کرد: «کسری وقتی کلاس اول بود در مدرسه هم همین رفتارها را از خود نشان می داد. فقط از بچه های دیگر چغلی می کرد. معلم اش می گفت اصلا حواسش به درس نیست و مدام از بچه های دیگر بد می گوید. مثلا خانم معلم، فلانی حرف می زند. خانم معلم فلانی دفتر من را خط خلی کرد. خانم معلم فلانی ادای شما را درمی آورد و به شما دهن کجی می کند و ... وقتی هم از مدرسه به خانه می آمد سر درس خواندن و مشق نوشتن با او مشکل داشتیم و باز پای بچه های دیگر را وسط می کشید که مثلا تو بد مشق هایش را خوب نمی نویسی و من بچه بهتری هستم. یا اینکه فلانی در سرویس آشغال ریخت یا کتاب یک بچه دیگر را پاره کرد.» مادر کسری می گوید به خودم که آمدم دیدم پسرم هیچ چیز را درباره خودش گردن نمی گیرد، نه کارها و تکلیف هایش را انجام می دهد، نه معتقد است که کار اشتباهی کرده و ... مدام از دیگران بدگویی می کرد و منتظر تأیید من بود. وقتی کارها یا حرف های او را تأیید نمی کردم به طرف من لیوان یا قاشق یا پاک کن و کتابش را پرت می کرد و سر من فریاد می کشید. رفتاری که کم کم عادت همیشگی اش شد تا جایی که هیچ علاقه ای به هیچ کاری نداشت. «این رفتارها از پنج سالگی کسری و شروع به جاسوسی و خبرچینی او برای مادرش آغاز شد و تا ۱۲ سالگی نیز طول کشید؛ دورانی که یک نوجوان کم کم وارد یک مرحله دیگری از زندگی می شود: «وقتی کسری را با دیگر هم سن و سالانش مقایسه می کنم، متوجه می شوم چقدر با دیگران فرق دارد. او با هیچکس سباز کاری ندارد. مدام یک نفر باید او را تأیید کند و به خواسته هایش جواب دهد. از دیگران بدگویی می کند و منتظر تشویق است. او با پدرش اصلا رابطه خوبی ندارد و گاهی به او بی احترامی هم می کند. مشاور می گوید، یار کشی ها در کودکی و جاسوسی هایی که آن زمان از پدرش می کرد، باعث شده پدرش اعتبار و احترامش را نزد او از دست دهد. برای همین هم هست که سر کوچکترین موضوع با او بحث می کند، خشمگین می شود و به نظرش اهمیتی

